پیشخوان

یادمان‌های حجت‌الاسلام غلامرضا حسنی برای تاریخ

۶۰ سال آرمانگرایی مدام

محمدرضا کائینی

زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌شیخ غلامرضا حسنی، در زمره یکی از پرآوازه‌ترین نام‌ها، در دوران پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی است و مردم ایران به ویژه خطه آذربایجان، از وی تصویری روشن در ذهن دارند. هم از این روی مرکز اسناد انقلاب اسلامی با همکاری حجت‌الاسلام عبدالرحیم اباذری، به ثبت و انتشار خاطرات آن مرحوم اقدام نموده است. در باب اهمیت صاحب خاطرات و نیز محتوای این اثر، در دیباچه این کتاب چنین آمده است: «حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌شیخ غلامرضا حسنی معروف به ملاحسنی، یکی از روحانیان مبارز در آذربایجان است. زندگینامه، فعالیت‌ها و مبارزات وی، بخشی از تاریخ انقلاب اسلامی در آذربایجان را تشکیل می‌دهد، به طوری که انقلاب اسلامی در این خطه، بدون نام و یاد ملاحسنی، معنا و مفهوم نخواهد داشت. او از آغاز دوران بلوغ تا به امروز که حدود ۶۰ سال است، یک روز هم غیرمسلح نبوده است. در زمان اشغال آذربایجان توسط ایادی حزب دموکرات و توده، به جنگ با آنان برخاست، در ایام رژیم ستم‌شاهی پهلوی با مزدوران شاه و ساواک درگیر شد و با زندان، شکنجه، اهانت، تحقیر، توبیخ و تمسخر، قدمی به عقب ننشست و محکم و استوار با امام خمینی و آرمان‌های او همگام و همنوا شد. آقای حسنی در خطه آذربایجان شخصیت منحصر به فردی شد. او از اوایل دهه ۴۰ نماز جمعه را در زادگاه خود اقامه کرد و در پوشش این مراسم عبادی، مبارزات سیاسی- انقلابی خود را سازماندهی و عمق بیشتری بخشید. پس از پیروزی انقلاب، استان‌های آذربایجان و کردستان را که مورد تاخت و تاز گروه‌هایی چون حزب دموکرات، کومله و خلق مسلمان قرار گرفته بود، نجات داد. او با بسیج مردم برضد تجزیه‌طلبان، یک‌تنه در برابر همه آنها ایستاد و به همین سبب مورد حقد و کینه دشمن واقع شد و چند بار نیز ترور گردید، اما از همه آنها جان سالم به‌در برد. دشمن که از وی دست‌بردار نبود، در یک اقدام هماهنگ و جدی از طریق روزنامه‌های

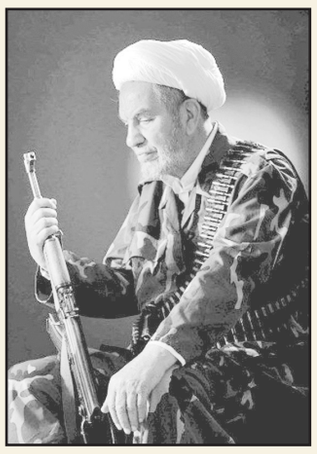

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌شیخ غلامرضا حسنی

زنجیره‌ای دست به ترور شخصیت او زد، تا جایی که در شبکه اینترنت یک سایت ویژه به این امر اختصاص داد. از این جهات خاطرات و مبارزات ملاحسنی را در نوع خود به‌حق می‌توان در سطح ایران بی‌نظیر یا حداقل کم‌نظیر توصیف کرد.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی بنا به رسالت تاریخی خود به ضبط، تدوین و انتشار بخشی از خاطرات و مبارزات این روحانی سلحشور و خستگی‌ناپذیر پرداخته است. این مجموعه طی ۳۰ ساعت مصاحبه انجام پذیرفت که پس از حذف سؤالات، زواید، تکرارها و بازنویسی و در نهایت مطالعه و تصحیح و تکمیل و کنترل نهایی توسط آقای حسنی، در پنج فصل به ترتیب زیر تنظیم و تدوین شد.

فصل اول، دوران کودکی و تحصیلات

فصل دوم، پا به پای انقلاب

فصل سوم، بارقه امید

فصل چهارم، جنگ‌های مسلحانه با اشرار و ضدانقلاب

فصل پنجم، فعالیت‌های پس از انقلاب

البته آنچه در این فصول تقدیم خوانندگان می‌شود تنها زوایای محدودی از ابعاد وسیع خاطرات و مبارزات این روحانی مجاهد در عرصه‌های گوناگون است و مرکز اسناد انقلاب اسلامی بر این عقیده است که بسیاری از ابعاد مبارزاتی و دفاعی او به خاطر گذشت زمان و اشتغالات روزمره و رخدادهای دیگر به دست فراموشی سپرده شده است و بدین علت، از مسلحین، نزدیکان، اطرافیان دلسوز ایشان و به خصوص از مردم شهر ارومیه درخواست دارد جهت تکمیل خاطرات و مبارزات وی و تاریخ انقلاب اسلامی این خطه، اطلاعات، پیشنهادات، خاطرات و اسناد و مدارک خود را در اختیار این مرکز قرار دهند. در پایان، لازم است از جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد فخری (داماد آقای حسنی) که با همکاری صمیمانه، زمینه‌های تحقیق این پروژه را فراهم آورد، همچنین از پژوهشگر محترم حجت‌الاسلام عبدالرحیم اباذری که در مراحل مصاحبه، بازنویسی و تدوین تلاش مضاعف نموده؛ از دکتر علی شیرخانی، مسئول محترم مرکز اسناد انقلاب اسلامی قم و همکاران پژوهش و معاونت محترم انتشارات تشکر و قدردانی شود».

اسناد تاریخی به وضوح نشان می‌دهد امریکایی‌ها و شاه، برنامه کودتا داشتند. این برنامه نیز، یعنی چند میلیون نفر را قتل‌عام کردن! کودتا در مقابل این حرکت مردمی- که فقط در روزهای تاسوعا و عاشورا ۴ میلیون نفر به میدان می‌آیند- به معنی قرار گرفتن در برابر تمامی جمعیت ایران است! خب این مسئله، عواقب بسیاری برای امریکایی‌ها داشت. هایزر هم معتقد بود چنین برخوردی، امریکایی‌ها را وارد یک جنگ درازمدت می‌کند، آیا امریکا حاضر به پرداخت این هزینه است یا خیر؟...

«انگاره‌شناسی‌هایی در باب حاشیه و متن سقوط پهلوی دوم»

در گفت و شنود با عباس سلیمی نمین

شاه اراده کشتار داشت شاهد آن نیز تأیید کودتای هایزر است!

سمانه صادقی

چهل و دومین سالروز خروج بی‌بازگشت پهلوی دوم، فرصت مغتنمی است که پاره‌ای از انگاره‌ها در باب حاشیه و متن این رویداد تاریخی، مورد بازخوانی قرار گیرد. در گفت و شنودی که پیش روی شماست، عباس سلیمی نمین به ارزیابی و نقد پاره‌ای از این تئوری‌پردازی‌ها پرداخته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

بهتر است این گفت و شنود به مناسبت تاریخی این روزها، از این نقطه آغاز شود که علت خروج محمدرضا پهلوی در دی ماه ۱۳۵۷ از کشور، چه بود؟

بسم الله الرحمن الرحیم. شاه وقتی در روزهای تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷، با هلی‌کوپتر بر فراز تهران پرواز کرد و جمعیت چند میلیونی این دو راهپیمایی را- که شعار مرگ بر شاه می‌دادند- دید، به شدت ترسید! تصور اینکه این جمعیت میلیونی به طرف کاخ او سرازیر شوند و دودمانش را نابود سازند، باعث وحشتش می‌شد. بنابراین شاه می‌خواست همچون کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از ایران خارج شود و یک بار دیگر امریکایی‌ها اقدام به سرکوب ملت ایران کنند، تا او بتواند دوباره به کشور برگردد. در واقع شاه به دلیل ترس ذاتی، این خوف را داشت که در صورت قتل‌عام بیشتر، بعداً نتواند در برابر غضب ملت ایران ایستادگی کند. او قطعاً می‌دانست که این مسئله می‌تواند عواقب بدی برایش داشته باشد. به همین خاطر شاه می‌خواست قتل‌عام بیشتر را، امریکایی‌ها بعد از خروج او از ایران و از طریق یک کودتا انجام دهند. به همین خاطر است که شاه از هایزر می‌خواهد بعد از خروجش از کشور، بحث کودتا را دنبال کند. از سوی دیگر خودش هم برای انجام این کودتا، ارتشی‌ها را به پذیرش رهبری هایزر دعوت می‌کند و به صراحت به آنها می‌گوید هایزر و فرمان او را گوش دهید!

علت اراده شاه برای کشتار بیش از حد مردم، در دوران حضور وی در ایران چه بود؟

البته همان‌طور که اشاره کردید، کشتار از سوی حاکمیت صورت گرفت و مردم هم قتل‌عام شدند اما چون یک نهضت دینی مطالبات مردم ایران را دنبال می‌کرد، آنها نمی‌توانستند ارتش را با چنین حرکتی، بیش از این درگیر سازند. اگر یک نهضت مثلاً چپ‌گرایانه در ایران شکل گرفته بود، قطعاً ارتش انگیزه‌ای بیشتر برای کشتار می‌داشت. اما وقتی ارتشی‌ها- بخصوص اقشار میانی ارتش- مردم را- که از لحاظ اعتقادی و باور با آنها همراه بودند- در برابر خود می‌دیدند، طبیعتاً انگیزه‌ای برای کشتن آنها نداشتند و اگر هم حاکمیت فشار بیشتری به ارتش می‌آورد، ارتش از آن دستور تمرد می‌کرد! ضمن اینکه شاه به شدت از قتل‌عام بیش از حد، می‌ترسید! این ترس هم به این خاطر بود که شاه اساساً، آدمی بسیار ترسو و بزدل و بیشتر اهل عیاشی بود. آدمی هم که اهل عیاشی، بزم و خوشگذرانی باشد، طبیعی است که اهل ورود به صحنه‌های پرمخاطره نیست.

اسناد درباره همکاری امریکایی‌ها و شاه، برای اجرای کودتا چه می‌گویند؟

اسناد تاریخی به وضوح نشان می‌دهد امریکایی‌ها و شاه، برنامه کودتا را داشتند. برنامه کودتا نیز، یعنی چند میلیون نفر را قتل‌عام کردن! کودتا در مقابل این حرکت مردمی- که فقط در روزهای تاسوعا و عاشورا ۴ میلیون نفر به میدان می‌آیند- به معنی قرار گرفتن در برابر تمامی جمعیت ایران است! خب این مسئله، عواقب بسیاری برای امریکایی‌ها داشت. هایزر هم به این مسئله اشاره کرده و معتقد بود چنین برخوردی، امریکایی‌ها را وارد یک جنگ درازمدت می‌کند، آیا امریکا حاضر به پرداخت این هزینه است یا خیر؟... البته همان‌طور که اشاره شد، شاه مایل بود وقتی از ایران خارج می‌شود، امریکایی‌ها- که سال‌ها از قبل حاکمیت او منتفع شده بودند- کودتا را رهبری کنند. هرچند امریکایی‌ها، چندان حاضر به این کار نبودند. بنابراین در مراحل اولیه، وقتی دیدند با کشتار مستقیم نمی‌توانند مردم را مهار کنند، تصمیم گرفتند با فریب، ملت ایران را به خانه‌هایشان برگردانند! مگر اینکه در نهایت مجبور شوند چند میلیون نفر را بکشند و یک بار دیگر، درگیر جنگ طولانی مدتی، همچون جنگ ویتنام شوند! اما قطعاً ایران، ویتنام نبود. ایران هم به لحاظ جمعیتی و هم به لحاظ رشد فکری و هم وجود رهبری منسجم، طبعاً میدان بسیار پرمخاطره‌ای برای امریکایی‌ها بود؛ میدانی که اصلاً قابل مقایسه با شرایطی که آنها در ویتنام با آن مواجه بودند، نبود.

با این تفاصیل، انگیزه برای کشتار مردم وجود داشته است؟

بله، انگیزه به شدت وجود داشته، حتی در خاطرات منصور رفیع‌زاده- رئیس ساواک در امریکا- آمده: «وقتی از امریکا آمده بودم، نصیری روزی به دیدار من آمد و گفت چه‌کار کنم؟ شاه مرتب به من می‌گوید آتش بزنید و به‌صورت پنهان بکشید، تا ارتش انگیزه قتل‌عام پیدا بکند! حال من چه کار کنم، چقدر باید کشتار کنم و آتش بزنم؟ من درمانده‌ام!» اما همان‌طور که گفتم، شاه انتظارش این بود که وقتی از ایران خارج می‌شود، سرکوب ملت ایران توسط امریکایی‌ها صورت گیرد. امریکایی‌ها هم مایل بودند که شاه این کشتار را انجام دهد. چون این کشتار، عواقب بسیاری برای آنها داشت و انگیزه‌ها را برای پایان دادن به عمر استبداد و سلطه، تقویت می‌کرد.

امریکایی‌ها به چه علت اجرای طرح کودتا را به تعویق انداختند؟

طرح کودتا را عقب انداختند تا ببینند طرح فریب به نتیجه می‌رسد یا خیر؟ و الا بنا داشتند پیش از روی کار آمدن بختیار، کودتا را به انجام برسانند. منتها همان‌طور که توضیح دادم، چون کودتا هزینه بسیار و ریسک فراوانی به دنبال داشت، احتمال موفقیت کودتا از نظر آنها، بسیار کم بود. بنابراین اجرای طرح فریب در اولویت قرار گرفت و این‌طور مطرح شد که اگر بختیار نتوانست طرح فریب را با موفقیت به انجام برساند، بعد از شکست بختیار، کودتا شکل خواهد گرفت. منتها خوشبختانه برنامه‌ریزی حضرت امام، به گونه‌ای بود که تا انتهای دولت بختیار، تقریباً ارتش تجزیه شده بود و رسماً بخشی از ارتش، به دیدار و بیعت ایشان آمد. یعنی افسران نیروی هوایی، به دیدار امام آمدند و در سایر بخش‌های ارتش مثل نیروی زمینی هم، تظاهرات صورت گرفت! پس از آن در نیروی هوایی، بین گارد شاهنشاهی و همافران، درگیری مسلحانه صورت گرفت. این حوادث منجر به تجزیه ارتش شد و وقتی اینها خواستند طرح کودتا را کلید بزنند، عملاً دیگر کودتا نتوانست موفقیت‌آمیز باشد و در ابتدای حرکت شکست خورد! چون وقتی در میدان امام حسین، تانک‌های نیروی زمینی ارتش وارد صحنه شدند که بتوانند اولین حرکت‌های کودتا را دنبال کنند، در همان جا، ابتدا تانک فرمانده کودتا در نیروی زمینی، توسط مردم منفجر شد! بنابراین در سایر بخش‌های ارتش هم، طرح کودتا نتوانست کلید بخورد. بعدها اسناد کودتا که به‌دست آمد، طرح‌های کودتاچیان مشخص شد. از جمله افزایش ساعت حکومت نظامی، که از ساعت ۴ بعد از ظهر آغاز می‌شد. این مسئله برای آن بود که به راحتی بتوانند نیروهای لازم را برای انجام کودتا به میدان بیاورند. منتها امام به‌رغم اینکه بعضی‌ها مخالفت کردند، دستور دادند مردم حکومت نظامی را نادیده بگیرند و به خیابان‌ها بریزند و سنگربندی کنند! چون ایشان می‌دانستند که افزایش ساعت حکومت نظامی، با چه هدفی صورت می‌گیرد!

از نگاه شما، چرا کودتای سال ۱۳۵۷ همچون کودتای سال ۱۳۳۲، موفقیت‌آمیز نبود؟

کودتای سال ۱۳۵۷ با کودتای سال ۱۳۳۲، خیلی تفاوت داشت. در کودتای آن سال، امریکایی‌ها توانسته بودند وحدت جامعه را بشکنند و جامعه آن زمان، متفرق بود. نیروهای مذهبی یک طرف رفتند، نیروهای ملی طرف دیگر. این طبیعی است که بسیاری در آستانه کودتا، اصلاً به خیابان نمی‌آمدند و نیامدند! بنابراین در کودتای سال ۱۳۳۲، تعداد معدودی جان خودشان را از دست دادند و به شهادت رسیدند اما در جریان سال ۱۳۵۷ همه ملت متحد و مصمم بودند که از استقلال خودشان، حمایت کنند.

اشاره کردید که برای دوام حاکمیت پهلوی دوم، طرح‌های فریب متنوعی در دستور کار قرار گرفت. مناسب است که بر آنها مروری داشته باشید.

طرح‌های مختلفی برای فریب، در دستور کار بود. یکی از این طرح‌های فریب، توبه شاه بود که از طریق نطق تلویزیونی بیان شد: «من صدای انقلاب شما را شنیدم و قول می‌دهم که خطاهای سابق دیگر صورت نگیرد...» طرح فریب دیگر، اظهارات شریف‌امامی بود. او وقتی روی کار آمد، قول داد انتخابات آزاد برگزار شود، کاباره‌ها تعطیل گردد و تاریخ شمسی که بر اساس هجرت پیامبر بود، به تقویم برگردانده شود و وعده‌های بسیار دیگر. آخرین طرح فریب، طرح روی کار آوردن نخست‌وزیری از جناح مخالفان حکومت بود. در آن دوران جبهه ملی، جزئی از مخالفان حکومت محسوب می‌شد. منتها مخالفانی که با مشی پارلمانتاریستی، با استبداد مبارزه یا مخالفت می‌کردند. بنابراین اول پیشنهاد نخست‌وزیری را به دکتر سنجابی دادند اما دکتر سنجابی این پیشنهاد را نپذیرفت. بعد شاپور بختیار یکی دیگر از اعضای جبهه ملی را، به این کار دعوت کردند و این بار، بختیار پذیرفت. خوشبختانه جبهه ملی بیانیه داد و بختیار را از حزب اخراج و مواضع تندی علیه او اتخاذ کرد!

به چه دلیل جبهه ملی علیه بختیار موضع گرفت؟

به‌دلیل اینکه جبهه ملی به امام قول داده بود استبداد را به رسمیت نشناسد. بنابراین پذیرش نخست‌وزیری استبداد، به معنی به رسمیت شناختن استبداد بود. طبعاً بنا به قولی که دکتر سنجابی به حضرت امام داده بود، آنها نمی‌توانستند در برابر نخست‌وزیری بختیار سکوت کنند. ضمن اینکه می‌دانستند این حرکت، مورد قبول امام قرار نخواهد گرفت و نتیجه‌ای هم برایشان نخواهد داشت.

اینکه گفته می‌شود امریکایی‌ها و اروپایی‌ها با تشکیل کنفرانس گوادلوپ، زیر پای شاه را خالی کردند، چقدر صحت دارد؟

شما در اینجا باید بحث سلطنت و شاه را، از یکدیگر تفکیک کنید. بعضی از کشورهای اروپایی معتقد بودند شاه، دیگر مورد قبول جامعه قرار نخواهد گرفت. بنابراین برای اینکه بتوانیم پادشاهی و سلطنت پهلوی را حفظ کنیم، باید نایب‌السلطنه مشخص کنیم و طبعاً فرح را بیاوریم. شاه هم تا حدودی این مطلب را پذیرفته بود و البته این هم، یکی از طرح‌های فریب بود! و الا به هیچ‌وجه من‌الوجوه امریکایی‌ها و اروپایی‌ها، زیر پای سلطنت شاه را خالی نکردند. اگر شاه این آمادگی را داشت که در ایران بماند، آنها همچنان از او حمایت می‌کردند. کما اینکه بعد از کشتار ۱۷ شهریور، کارتر رسماً تماس گرفت و به شاه گفت امریکا از این گونه تصمیمات او، که برای حاکمیت نظم اتخاذ می‌شود، حمایت می‌کند! بنابراین برخی تحلیل‌هایی که در این باره می‌شود، خلاف واقع است و با مستندات تاریخی، اصلاً همخوانی ندارد. غرب تا آخرین لحظه، از شاه حمایت کرد. حتی بردن شاه به امریکا، برای این بود که امریکایی‌ها به کسانی که برنامه کودتا داشتند و در اطراف مرزهای ایران تجمع کرده بودند- در مرزهای ایران و ترکیه، ایران و عراق، ایران و افغانستان- این پیام را بدهند که شاه همچنان مورد حمایت امریکاست و آنها با قوت قلب بیشتری، در ارتباط با براندازی جمهوری اسلامی تلاش کنند.

فکر می‌کنید آیا وجود یا عدم برگزاری این کنفرانس، در سرنوشت انقلاب تأثیرگذار بود یا خیر؟

آنها نه تنها تأثیر مثبتی بر روند انقلاب نداشتند، بلکه می‌خواستند سرعت حرکت انقلاب را کاهش دهند. بنابراین در گوادلوپ برای جلوگیری از انقلاب و اینکه زمینگیر شود، تلاش شد. چون در غیر این صورت، تقویت انقلاب ریشه خودشان را می‌زد. انقلابی در جریان بود که یک رکن آن، نفی سلطنت بود و رکن دیگر نفی سلطه. کشورهای سلطه‌گر، آیا تصمیم می‌گرفتند انقلابی که یک رکنش نفی سلطه بیگانه بود، تقویت شود؟ هرگز!

گویا در همان دوران، تجمعی هم در حمایت از شاه، ساماندهی شده بود.

این طرح بختیار بود که از روی طرح اسرائیلی‌ها و هایزر اجرا شد. طبق این طرح، قرار بود همچنان که امام مرتب قدرت‌نمایی می‌کند و طرفدارانش را به خیابان‌ها می‌آورد، طرفداران غرب هم به میدان بیایند. منتها آن قدر تعداد طرفداران شاه اندک بود که نتوانست هیچ تأثیری بر روند انقلاب بگذارد.

از منظر شما، آیا تعداد شهدای انقلاب کم محسوب می‌شوند یا خیر؟

تعداد شهدای انقلاب اسلامی، قابل توجه بودند و به‌رغم شایعات، ارتش در شرایطی در برابر نیروهای مردم قرار گرفته بود که خانواده‌های نیروهای آن، در تظاهرات شرکت می‌کردند! بله، برخی از امرای ارتش آدم‌های وابسته‌ای بودند اما بدنه این نهاد، جزئی از مردم بود؛ به‌خصوص افسرهای وظیفه و طبقات پایین ارتش. از سوی دیگر انقلاب اسلامی، یک انقلاب مارکسیستی نبود که وابسته به ارتش اتحاد جماهیر شوروی یا چین باشد و شاه همچون سال ۱۳۳۲، بتواند ارتش را قانع کند که آنها را کشتار کند. انقلاب سال ۱۳۵۷، یک انقلاب دینی بود و با توده‌های مردم، پیوند عقیدتی داشت و توده‌های مردم هم، بخشی از ارتش را تشکیل می‌دادند، بنابراین ارتش آمادگی قتل‌عام گسترده مردم را نداشت. البته شاه در مشهد، به ساواک دستور داد چند ارتشی را تکه‌تکه کرده و در پادگان بیندازند که به این وسیله، ارتشیان انگیزه کشتار پیدا کنند. به همین جهت بعد از اینکه ساواک به دستور شاه چند ارتشی را تکه‌تکه کرد و در پادگان انداخت، ارتشی‌ها عصبانی شدند و با تانک از روی تظاهرکنندگان گذشتند! در آن حادثه متأسفانه، تعداد قابل توجهی از تظاهرکنندگان، به‌خصوص از خواهران به شهادت رسیدند چون تظاهرات گسترده و جدی در مشهد، در حال اوج‌گیری بود. این واقعیت‌های تاریخی، به صراحت این مطلب را منعکس می‌کند که شاه، با دو مشکل روبه‌رو بوده. یکی اینکه ارتشی‌ها انگیزه‌ای برای کشتن پدر و مادر و برادر خودشان نداشتند و حاضر نبودند مردمی را که در راهپیمایی‌ها شعار دینی می‌دادند، قتل‌عام کنند. اگر هم بعضاً به آنها شلیک می‌کردند، به شدت عذاب وجدان می‌گرفتند که چرا مردم کشورشان را کشته‌اند! بنابراین به‌خاطر همین عذاب وجدان، بسیاری از نیروهای ارتشی، از پادگان‌ها فرار کردند! البته در این دوران، حضرت امام به مردم دستور دادند در تظاهرات‌ها، به ارتشی‌ها گل هدیه کنند. با این شیوه‌هایی که امام در پیش داشتند، کشتار برای شاه بسیار سخت بود و نمی‌توانست این کشتار را برای ارتشی‌ها، انگیزه‌مند کند. از سوی دیگر همان‌طور که گفتم، مهم‌ترین مسئله شاه این بود که می‌ترسید کشتار نهایی را، با حضور خودش صورت بدهد. کما اینکه در کودتای ۲۸ مرداد هم، ترسید و از کشور فرار کرد که عواقب واکنش مردم، متوجه او نشود. همان‌طور که عرض کردم آن کودتا، در شرایطی صورت گرفت که قبل آن توانسته بودند جامعه ما را کاملاً تجزیه کنند و اختلافات را به اوج برسانند. با وجود این شاه ترسید و فرار کرد. یعنی شاه برای کودتای اصلی در ایران نماند.

تبلیغات برخی عناصر داخلی و خارجی، در باب میزان شهدای انقلاب اسلامی را، چطور ارزیابی می‌کنید؟

این افراد برای اینکه نشان دهند غرب جنایات کمی علیه ملت ایران انجام داده و غرب را در ارتباط با جنایتش تطهیر کنند، می‌گویند امریکا که حرکتی علیه ایران نکرده و این ما بوده‌ایم که با تسخیر سفارت امریکا، دشمنی را کلید زدیم! در حالی که این، یک دروغ بسیار آشکار است. جوانان ما در سال ۱۳۵۸ و در واکنش به جنایات امریکا، سفارت را گرفتند. بعد هم با کشف اسناد، مشخص شد که تحلیل و ارزیابی‌های میدانی‌شان، درست بوده و امریکایی‌ها، از روز اول پیروزی انقلاب اسلامی، به دنبال اجرای کودتا و تجزیه‌طلبی بوده‌اند. ضمن اینکه امریکایی‌ها جنایاتشان علیه ملت ایران، به سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد. اصلاً ملت ایران بابت این کارنامه، تلاش کرد امریکایی‌ها را از ایران اخراج کند. اگر امریکایی‌ها کارنامه مثبتی در ایران داشتند، که هرگز ملت ایران علیه آنها قیام نمی‌کرد. اگر در دهه ۲۰، انگلیسی‌ها سهم واقعی ما را از نفت پرداخت می‌کردند، آیا نهضت ملی شدن صنعت نفت شکل می‌گرفت؟ نه، چون انگلیسی‌ها ظلم می‌کردند و بابت استخراج منابع نفت، به ما مبلغ بسیار ناچیزی می‌پرداختند، ملت ایران علیه سلطه انگلیس قیام کرد. البته انگلیسی‌ها این قیام را، با مشتی آهنی سرکوب کردند. اگر بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲- که امریکایی بر جامعه ما مسلط شدند- امریکایی‌ها کارنامه خوبی داشتند و حقوق ما را تأمین می‌کردند و ما را تحقیر نمی‌کردند و کاپیتولاسیون را بر ما حاکم نمی‌ساختند و ساواک را درست نمی‌کردند و صدها جنایت دیگر را انجام نمی‌دادند، آیا ملت ایران علیه امریکایی‌ها انقلاب می‌کردند؟ مسلماً نه. بنابراین این امریکایی‌ها بودند که نسبت به ما جنایات بسیاری انجام دادند و ما تازه بعد از پیروزی انقلاب، آنان را بخشیدیم و اعلام کردیم حاضریم با آنها روابط سالم ایجاد کنیم! اما آیا امریکایی‌ها از این بخشش ایران، برای شکل‌دهی روابط سالم استفاده کردند؟ یا برای اینکه دوباره ملت ایران را زیر سلطه خود دربیاورند، از این فرصت سوءاستفاده کردند؟ مسلماً امریکایی‌ها سوءاستفاده کردند و کودتای نوژه و دیگر کودتاها را راه انداختند و صدام را به جنگ با ما تحریک کردند. بنابراین افرادی که امروز اعلام می‌کنند ما اول امریکاستیزی را آغاز کردیم، در واقع دارند واقعیت‌های تاریخی را واژگونه می‌نمایانند تا کارنامه سیاه امریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها، به تدریج کم‌رنگ‌تر شود. چون امروزه دیپلماسی عمومی، یکی از راه‌های تأثیرگذاری است. یعنی برای تأثیرگذاری، سعی می‌شود که در درون کشور طرف مقابل، یک نگاه مثبت ایجاد کنند.

اعلام تعداد تقریبی شهدای انقلاب اسلامی و میزان صحت آمارهای منتشر شده از سوی چهره‌هایی نظیر عمادالدین باقی و صادق زیباکلام را، چطور ارزیابی می‌کنید؟

نباید انتظاری جز این داشت! چون همان‌طور که عرض کردم، برخی افراد می‌خواهند کارنامه دوران سلطه امریکا و اسرائیل در ایران، تطهیر شود. آنها می‌خواهند شرایط به گونه‌ای جلوه کند که گویا اینها در دوران تسلط‌شان بر ملت ایران، ظلمی روا نداشته‌اند! حال این ظلم چه مستقیم از سوی خودشان بوده باشد چه از طریق برکشیده‌شان در قدرت. آنچه مسلم است امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها و همچنین شاه، تمامی تلاش‌شان را برای ایجاد وحشت در میان ملت ایران به کار گرفتند تا این ملت، انقلاب خودش را رها کند و همچنان تسلیم امریکایی‌ها باقی بماند. اما این کار بیش از این ممکن نبود و عملاً همان شد که روی داد.

شاه در مشهد، به ساواک دستور داد چند ارتشی را تکه‌تکه کرده و در پادگان بیندازند که به این وسیله، ارتشی‌ها انگیزه کشتار پیدا کنند! به همین دلیل بعد از اینکه ساواک چنین کاری کرد، ارتشی‌ها عصبانی شدند و با تانک از روی تظاهرکنندگان گذشتند! در آن حادثه متأسفانه، تعداد قابل توجهی از تظاهرکنندگان، به‌خصوص از خواهران به شهادت رسیدند